

در آخرین روزهای رضاشاه

تهاجم روس و انگلیس به ایران

در شهریور ۱۳۲۰

ریچارد ا. استوارت

ترجمه

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

کاوه بیات

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران - ۱۴۰۱

فصل اول

بازی تسلط بر جهان

رکن اصلی سیاست دولت علیاحضرت ملکه انگلستان باید این باشد که اجازه ندهد هیچ قدرت اروپایی و بویژه روسیه، بر آسیای میانه و جنوب ایران چیره شود و بدین وسیله به خلیج فارس دست یابد. یا این که حتی بدون ارتباط ارضی در خلیج فارس تسهیلات دریایی ایجاد نماید.

لرد جرج کرزن
نایب السلطنه هند

نامه به وزارت امور مستعمرات، ۱۸۹۹

روسیه و بریتانیا حدود یک قرن را صرف رقابتی سرسختانه جهت تسلط بر ایران و خلیج فارس و نهایتاً هندوستان نمودند. رادیارد کیپلینگ، شاعر انگلیسی این رقابت را «بازی بزرگ» نام نهاد. لرد کرزن از سر تأمل ایران و آسیای میانه و افغانستان را «مهره‌های شطرنجی» توصیف کرد که در «بازی تسلط بر جهان» به کار گرفته شده‌اند.^۱

صحنه این بازی در اواخر قرن هیجدهم میلادی، یعنی در ایامی چیده شد که توسعه قلمرو روسیه تزاری در جهت جنوب و در جستجوی بنادر آبهای

گرم آغاز شد و هم‌زمان با این تحولات توسعه امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس آغاز گردید - رقابت طولانی که با تصرف ایران به دست نیروهای روس و انگلیس در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] به نقطه اوج خود رسید. در خلال این دوران طولانی تنها منطقه حائل ایران و افغانستان مانع از برخوردی جدی و اساسی میان آن دو قدرت گردید.

افغانهای سرسخت و شکست‌ناپذیر حاکمیت خود را تنها در پی درهم‌شکستن قوایی حفظ کردند که نابخردانه در تنگنای کوهستانهای آن دیار گام نهاده بود. اما ایرانیان که طبعی ملایم‌تر از افغانها داشته ولی احتمالاً زود خشم‌تر بودند، حسابی دیگر داشتند. سرزمین آنان در مقایسه با سرزمین افغانهای همسایه آنها علی‌رغم کوهستانی و خشک بودنش، به مراتب سهل‌الوصول‌تر و پرحاصل‌تر بود. ایران سرزمین امداد و تفاوت‌های چشمگیر بود، چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی. کوههایی پوشیده از جنگل، جلگه‌هایی خشک را در میان می‌گرفت. مساجد و عمارتهایی چشمگیر و زیبا در کنار ویرانه‌ها سر بر آورده بود. ایرانیان قومی هستند که زندگی‌شان با صفات تفضیلی و مبالغه‌آمیز بیان می‌شود.

امپراتوری قدرتمند ایران مدتها بود که پس از شکست از فاتحان عرب، پایمال ستور مغول و تاتار گشته و آنچه از این وقایع برجای مانده بود نیز فقط نشانی کم‌سو از گذشته دیرینه و پرافتخار ایران داشت. ایران را دوره‌ای تباهی آور فرا گرفت و انبوهی از شاهان بی‌لیاقت و واپس‌گرا نیز بر این تباهی دامن زدند، پادشاهانی سبکسر که از مقر حکومت خود در تهران مدعی فرمانروایی بر ایلات دورافتاده و خودسر بودند.

ضعف و فتور زمینه‌ساز تسخیر و تصرف است. در سالهای نخست دهه ۱۷۰۰ میلادی پتر کبیر صاحب‌منصبی را جهت یافتن راهی به آبهای گرم اقیانوس هند روانه جنوب ساخت و هنگامی که از آشوب حکمفرما بر ایران آگاه شد، در سال ۱۷۲۲ نیرویی را برای تصرف بخشهای جنوبی کشورش گسیل داشت. قوای اعزامی پتر بخشهای شمالی ایران و از جمله سواحل بحر خزر را تصرف کردند. ولی جانشینان او این دستاوردهای پتر را حفظ نکردند. ۷۴ سال بعد نیز یعنی هنگامی که کاترین کبیر نیرویی را برای تصرف ایران

اعزام داشت، باز هم وضعیت مشابهی پیش آمد. کاترین در ۱۷۹۶ یعنی در بحبوحه لشکرکشی مزبور درگذشت و جانشینش پاول فرمان عقب‌نشینی صادر کرد.^۲

در این میان انگلستان نیز موقعیت خود را در خلیج فارس، که از سالها پیش عرصه فعالیت‌های تجارتهای کمپانی هندشرقی بود مستحکم کرد. در سال ۱۷۹۸ دولت انگلیس که از احتمال پیشروی نیروهای ناپلئون از طریق ایران به سوی هندوستان بیمناک بود، قراردادی با دولت ایران منعقد ساخت که براساس آن ایران در ازای برخورداری از کمک مالی و تسلیحاتی انگلیس، در مقابل پیشروی احتمالی فرانسویها مقاومت می‌کرد. اگرچه چندی بعد خطر ناپلئون برطرف شد، ولی پای انگلیسیها به دربار ایران باز شده بود.

در سالهای نخست دهه ۱۸۰۰ نیروهای روسیه از نو رو به سوی جنوب نهادند. مقاومت نیروهای ایران درهم شکست و قفقاز به دست روسها افتاد. براساس معاهده ترکمانچای که در فوریه ۱۸۲۸ بین ایران و روسیه منعقد شد مرزهای مشترک دو کشور در شمال غرب ایران به شکل کنونی آن تعیین شد و روسها از برتری دریایی در دریای خزر برخوردار شدند. ولی پیشروی روسیه در آسیای میانه که از مرز مشخصی برخوردار نبود، ادامه یافت. براساس بیانیه‌ای که در سال ۱۸۶۴ به کلیه سفارتخانه‌های روسیه در اروپا ابلاغ شد، قصد و نیت روسیه مبنی بر ادامه توسعه قدرتش در آسیای میانه و اسکات مناطق ایل‌نشین مختلف آن اعلام شد.

انگلیسیها از این امر نگران شدند. زیرا از آن بیم داشتند که توسعه نفوذ روسیه در ایران و افغانستان، قلمرو آنها را در هندوستان به مخاطره افکند. لرد جان راسل، وزیر خارجه انگلیس برای تثبیت مرزهای موجود و تضمین آن که «هر دو قدرت [روس و انگلیس] استقلال پادشاهی ایران را محترم شمرده، احتیاط نمایند که خاک ایران را مورد تجاوز قرار نداده و در حمایت و تقویت اقتدار شاه به نحوی هماهنگ عمل کنند»^۳، خواهان حصول توافق با تزار روسیه بود. مسکو در واکنش به این خواسته بریتانیا به لندن اطمینان داد که اقدامات آنها در آسیای میانه به روابط دوستانه آنها با ایران خدشه‌ای وارد نخواهد ساخت.

در سال بعد، یعنی در ۱۸۶۵ روسها تاشکند را تسخیر کردند و به مرزهای افغانستان نزدیک شدند. نیروهای روسیه در امتداد سواحل دریای خزر نیز پیشروی کردند و در ۱۸۶۹ به رود اترک رسیدند که به مرز مشترک دو کشور تبدیل گردید.

در خلال سالهای بعد روسها کماکان به قلمرو ایران در آسیای میانه دست‌اندازی کردند. انگلیسیها که منافع تجاری گسترده‌ای در خلیج فارس داشتند از پیشروی مستمر روسها نگران بودند. ژنرال ناپیر فرمانده کل نیروهای بریتانیا در هند در ۱۸۷۵ اظهار داشت «ما با هر گونه دست‌اندازی دیگر به قلمرو ایران، فوراً مقابله خواهیم کرد». به گفته او:

با افزایش نفوذ دیپلماتیک خود در ایران می‌توانیم مانع از آن گردیم که ایران بهانه تجاوز بیشتری به روسها بدهد. و اگر نیز [میان ایران و روسیه] جنگ شود مردم ایران با حمایت یک ستون انگلیسی و با برخورداری از تسلیحات نظامی و تدارکات و افسران انگلیسی تسخیر کشور را بر روسها دشوار و فرساینده خواهند کرد، همانطور که تسخیر شبه‌جزیره اسپانیا برای فرانسویان دشوار شد.^۴

مقامات انگلیسی در مورد انتخاب بهترین سیاست ممکن اختلاف‌نظر داشتند؛ بسیاری از آنها راههای سیاسی را بر طرق نظامی ترجیح می‌دادند. یک سلسله اعتراضات و شکایات رسمی در مورد اقدامات مختلف روسها تسلیم دولت روسیه شد. سیاست انگلستان در این دوره که از عزم و ثبات چشمگیری برخوردار نبود، زمینه را برای روسیه و تحکیم دستاوردهایش در مناطق شمال غربی مرزهای کنونی ایران و همچنین نفوذ بر محافل درباری ایران فراهم ساخت.

در سال ۱۸۷۸ ناصرالدین شاه در پترزبورگ از الکساندر دوم تزار روسیه دیدار کرد و در این سفر به نحو چشمگیری تحت تأثیر ابهت و البسه نظامی لشکر گارد قزاق قرار گرفت. تزار با گشاده‌دستی تمام تقبل کرد که برای شاه نیز نیروی مشابهی در ایران تشکیل دهد. ناصرالدین شاه پذیرفت و در ۱۸۸۵

بریگاد [تیپ] قزاق ایران تحت سرپرستی افسران روسی در تهران تشکیل شد. بریگاد قزاق ایران سریعاً گسترش یافت و در اندک مدتی به مجهزترین و منظمترین واحد نظامی ایران مبدل شد. افسران روسی این واحد نظامی در توسعه نفوذ روسها در امور ایران مؤثر بودند.^۵

با کشف نفت در اطراف خلیج فارس، منافع بریتانیا در ایران اهمیت بیشتری یافت. ویلیام ناکس داری در سال ۱۹۰۱ امتیاز ۶۰ ساله‌ای برای استخراج نفت ایران از پادشاه وقت گرفت. در ۱۹۰۷ شرکت اکتشافی داری به نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان دست یافت.

به نفت رسیدن چاه داری از لحاظ زمانی برای انگلیسیها بسیار مغتنم بود. نیروی دریایی بریتانیا به تازگی تبدیل موتورهای زغال‌سنگ‌سوز کشتیهایش را به موتورهای نفت‌سوز آغاز کرده بود و انگلیسیها هنوز خودشان منابع نفتی نداشتند. آنها می‌توانستند از منابع امریکایی یا هلندی نفت مورد نیاز خودشان را تأمین کنند، ولی تنها به قیمتی گران. بنابراین شرکت نفت برمه از طرف وزارت دربار داری حق امتیاز داری را در ۱۹۰۹ خریداری و شرکت نفت انگلیس و ایران را تأسیس کرد. دولت انگلیس به منظور تأمین یک منبع مطمئن و ارزان‌قیمت نفت جهت نیروی دریایی سلطنتی، بخش عمده سهام شرکت نفت را در ۱۹۱۴ خریداری کرد.

در این میان حوزه نفتی مسجد سلیمان نیز توسط لوله به جزیره آبادان متصل گردید که احداث پالایشگاهی گسترده در آن جریان داشت. انگلیسیها میل داشتند به نحوی اختلافهای خود را با روسیه تسویه کنند و بنابراین در ۱۹۰۷ دولتین روس و انگلیس در سن‌پترزبورگ قراردادی امضا کردند که براساس آن ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌شد. بخش وسیعی از مناطق شمالی و مرکزی ایران جزء منطقه نفوذ روسیه قرار گرفت و بخشهای جنوب شرقی کشور نیز نصیب انگلیسیها شد. منطقه بی‌طرفی نیز بین آن دو معین شد.^۶

هنگامی که جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز شد نیروهای روس و انگلیس ایران را تحت اشغال خود در آوردند. روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب مستقر شدند. نیروهای نظامی روسیه و عثمانی برای تصرف مناطق شمال غرب

ایران درگیر شدند. حاصل جنگ قحطی و مرگ هزاران ایرانی بود.^۷ اگر امپراتوری روسیه در ۱۹۱۷ از میان نرفته بود شاید همکاری روسها و انگلیسیها در خلال سالهای جنگ به خاتمه رقابت دیرینه آنها منجر می‌شد. در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، نیروهای تزاری مستقر در ایران مضمحل شدند و به موطن خویش بازگشتند. برخی واحدهای پراکنده انگلیسی برای مدتی بر آن شدند خلاء ناشی از عقب‌نشینی قوای روسیه را پر کنند. انگلیسیها که ناگهان خود را بر ایران مسلط یافتند سعی کردند با وادار ساختن ایران به پذیرش قرارداد در ۱۹۱۹ کنترل کامل دولت را در اختیار خویش آورند.

هنگامی که قوای بلشویک در تعقیب بازمانده نیروهای ارتش سفید روسیه در ۱۹۲۰ سواحل گیلان را اشغال کردند، این قرارداد منفور هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود. نیروهای سرخ با عناصر شورشی محلی از در اتحاد آمده و تأسیس یک جمهوری انقلابی را اعلام کردند. دولت ایران (با حمایت انگلیس) واحدهای قزاق را برای اخراج بلشویکها به گیلان اعزام داشت. بلشویکها و متحدان محلی آنها نیروی اعزامی مرکز را درهم شکستند. ایرانیان که احساس می‌کردند به آنها خیانت شده است، فوراً افسران روسی قزاقخانه را اخراج کردند.

فرماندهی قزاقهای ایرانی به یک سرتیپ ناسیونالیست و جاه‌طلب به نام رضاخان تفویض شد. رضاخان که سرباز ساده‌ای بود بر اثر تهور و قدرت رهبری که در خلال لشکرکشیهای گوناگون بر ضد ایلات و عشایر نشان داده بود، به تدریج ارتقاء درجه یافت. او که هیکلی تنومند داشت از بسیاری از هموطنانش بلندتر بود و از آنجایی که از سرسختی و انضباط و وجهه نظامی خاصی برخوردار بود، چهره مشخص و متمایزی محسوب می‌شد. اگرچه از آموزش چشمگیر و حتی سواد درستی برخوردار نبود، ولی از مشاهده عملکرد حکومتهای فاسد و واپس‌گرای ایرانی و مداخلات قدرتهای بیگانه به تنگ آمده بود. وی همراه با برخی از روشنفکران ناراضی ایران - بویژه سید ضیاء‌الدین طباطبایی که روزنامه‌نگار مشهوری بود - طرح یک کودتا را ریخت.

رضاخان در سحرگاه ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [۳ اسفند ۱۲۹۹] نیروهایش را به تهران

آورد و دولت بی‌خاصیت وقت را سرنگون ساخت. دولت جدید ایران به نخست‌وزیری سید ضیاءالدین و وزارت جنگ رضاخان، قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را کأن لم یکن اعلام کرد و معاهده‌ای نیز با دولت شوروی منعقد ساخت. بر اساس ماده ششم این معاهده دولتهای ایران و شوروی قبول کردند که در صورت تلاش یک دولت ثالث برای استفاده از خاک ایران جهت تجاوز به روسیه، دولت روسیه بتواند برای دفع خطر مزبور نیرویی به ایران گسیل دارد. البته در همان ایام شوروی به ایران اطمینان داد این امر تنها نیروهای ضدانقلابی روسهای سفید را شامل می‌شود.^۸

نیروهای انگلیس و شوروی خاک ایران را ترک گفتند و رضاخان را برای تحکیم مبانی اقتدارش به حال خود واگذاشتند. وی با توسعه تدریجی ارتش، ایلات سرکش کشور را سرکوب کرد. سراسر کشور را تحت کنترل مرکز در آورد. در پی این اقدامات اعتبار سیاسی وی افزایش یافت. در اکتبر ۱۹۲۳ [آبان ۱۳۰۲] احمدشاه آخرین پادشاه قاجار، ایران را به مقصد اروپا ترک گفت. رضاخان با تکیه بر حمایت عمومی (و بویژه حمایت اقشار ثروتمند و متنفذ) در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ [۴ اربهشت ۱۳۰۵] خود را شاه خواند و خاندان سلطنتی جدیدی را بنیان نهاد.^۹

هدف اصلی او آن بود که با نوسازی و صنعتی ساختن سریع ایران، عرصه را بر مداخله بیگانگان در امور کشور تنگ کند. و برای تحقق چنین هدفی نخست قدرت مطلق را به دست گرفت. سپس مجلس شورای ملی را به نقش تأیید کننده صرف احکامش تنزل داد. مقامات کشوری از او بیمناک بودند و وی در قبال دیوانسالاری فاسد و بی‌تفاوت کشور رویه‌ای سرسختانه در پیش گرفت.

رضاشاه، برای نوسازی ایران نظام آموزشی را توسعه داد. در تهران دانشگاه تأسیس کرد، مردم را به ترک البسه سنتی و پوشیدن جامه اروپایی واداشت، پوشیدن حجاب را منع کرد و یک نظام قضایی مطابق با موازین اروپایی بنیان نهاد و روحانیون مقتدر را از مزایای قضایی سنتی‌شان محروم ساخت. مخالفت روحانیون در خلال شورش مشهد [واقعه گوه‌رشاد] در ۱۹۳۵ [۱۳۱۴] به نقطه اوج خود رسید. نیروهای نظامی شاه تظاهر کنندگان را با

بی‌رحمی و قساوت تمام سرکوب کردند و بدین ترتیب مخالفت‌های مذهبی را پایان دادند.

دولت ایران در سالهای نخست دههٔ ۱۹۲۰ گروهی از مستشاران مالی امریکایی را که تحت سرپرستی آرتور میلپو قرار داشتند، برای اصلاح و تجدید سازمان تشکیلات مالی ایران که به عدم کارایی و فساد سوء شهرت داشت به ایران دعوت کرد. هدف دولت ایران از این اقدام اصلاح وضعیت مالی ایران و بنابراین جلب سرمایه‌گذاری و علائق صنعتی ایالات متحد در کشور بود تا بدینوسیله از وابستگی اقتصادی ایران به اتحاد شوروی و انگلستان کاسته شود. میلپو و هیئت تحت سرپرستی او در مراحل نخست مأموریت خویش در زمینهٔ گردآوری مالیاتها و افزایش عواید دولت موفقیت‌هایی کسب کردند. آنها زمینه را برای تأسیس یک بانک ملی و همچنین جلب علائق ایالات متحد در بهره‌برداری از ذخایر نفتی ایران فراهم ساختند. براساس توصیهٔ میلپو، تعدادی از مهندسين امریکایی برای بررسی طرح احداث راه آهن سراسری کشور استخدام شدند. همچنین گروهی از امریکاییها نیز برای نظارت بر احداث و مرمت بزرگراههای کشور، راهنمایی در زمینهٔ فعالیت‌های کشاورزی و مشاوره در صنایع فرش‌بافی و جهانگردی به ایران دعوت شدند.^{۱۰}

ولی طولی نکشید که نظر مساعد رضاشاه از امریکاییها برگشت و تلاشهای اصلاح‌گرانهٔ میلپو با مقاومت جدی محافل صاحب قدرت و تمول ایران روبرو شد. در این میان بویژه تلاشهای او برای خاتمه دادن به فساد مالی حاکم بر ارتش ایران با مخالفت و رویارویی خود شاه روبرو شد که شخصاً در عواید و مداخل امرای لشکر سهم بود. خواسته‌های مستمر و مکرر میلپو جهت برخورداری از اختیارات بیشتر نیز در نارضایی روزافزون شاه مؤثر بود. رضاشاه اعلام داشت که «این کشور نمی‌تواند دو شاه داشته باشد، و شاه نیز من خواهم بود.»^{۱۱}

گروه میلپو در جلب سرمایه‌گذاری امریکاییها که یکی از خواسته‌های شاه بود، توفیق نیافت. شرکت نفت سینکالر در سالهای نخست دههٔ ۱۹۲۰ به کسب امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال موفق شد، ولی اندک زمانی پس از آغاز

عملیات اکتشافی آنها در این زمینه چنان دشواریهای حاصل از مخالفت روسها و انگلیسیها و ایرانیها بالا گرفت که دست از کار شستند. میلسپو که به تدریج از اقتدار و اختیار آتش کاسته می‌شد در ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] استعفا داد. سایر مستشاران مالی امریکایی نیز به تدریج با انقضاء مدت قراردادشان کشور را ترک کردند. از آن دوره تا سرآغاز جنگ جهانی دوم، روابط ایران و امریکا توسعه قابل توجهی را تجربه نکرد و حتی در پی بازداشت وزیرمختار ایران در امریکا به علت تخلف رانندگی در واشینگتن، روابط دو کشور برای ده سال قطع شد.^{۱۲}

ولی به‌رغم خروج هیئت مستشاران امریکائی از ایران شاه هنوز هم برای دستیابی بر اهدافش به کمک یک قدرت اقتصادی سرآمد احتیاج داشت و بنابراین روی به جانب آلمان آورد. مستشاران مالی آلمانی از ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] در ایران فعالیت داشتند. شرکت خطوط هوایی یونکرس در ۱۹۲۸ [۱۳۰۷] اجازه فعالیت در کشور یافت و سال بعد نیز دولت ایران با آلمان معاهده کامله‌الوداد منعقد ساخت.

در ۱۹۲۹ [۱۳۰۸] نیز دکتر کورت لیندنبلات که از اتباع آلمان بود به مدیریت بانک ملی ایران منصوب شد.^{۱۳}

در پی به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در آلمان در ژانویه ۱۹۳۳ [بهمین ۱۳۱۱] روابط تجاری ایران و آلمان به نحو چشمگیری افزایش یافت. در ۱۹۳۵ [۱۳۱۴] دکتر یالمار شاخ وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی، معاهده تجارتهی عمده‌ای بین دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در قبال کالاهای صادراتی ایران - از قبیل پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار، خاویار، طلا و نقره - تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف و وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می‌کرد. صدها تکنیسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالی و معادن و فلاح و دارویی و ارتباطات، احراز کردند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسینهای آلمانی بود؛ به عنوان مثال می‌توان به رادیوی دولتی تهران اشاره کرد که از سوی شرکت تلفونکن احداث شده بود. بنادر، مراکز

تلفن، ایستگاههای تلگراف، سدها و ایستگاههای راه آهن تحت مدیریت آلمانیها قرار داشت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکدههای کشاورزی و دامپزشکی را برعهده داشتند.

احداث خط آهن سراسری ایران که با ۲۱۰۰ پل و ۲۲۴ تونل و در مسافتی بالغ بر ۱۲۰۰ کیلومتر بندر شاهپور را در خلیج فارس به بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت، تحت نظارت مهندسين آلمانی قرار گرفت. احداث این خط آهن در توسعه داد و ستد ایران و آلمان مؤثر واقع شد.

آنچه ریشه‌های نژادی مشترک ایرانیان و آلمانیهای آریایی‌نساب عنوان می‌شد بیشتر در تبلیغات نازیها مطرح بود و شاه نیز از تب و تاب این تبلیغات مصون نماند و در ۱۹۳۶ [۱۳۱۵] فرمان داد که از آن پس دولتهای خارجی باید کشور او را «ایران» - یعنی موطن آریایی‌ها - بنامند. کتابهای اهدایی نازیها، کتابخانه‌های تهران را پر کرد و هنگامی که بالدورفون شیراخ رئیس سازمان جوانان هیتلری در دسامبر ۱۹۳۷ [آذر ۱۳۱۶] از تهران دیدار کرد، وزیر فرهنگ وقت [علی اصغر حکمت] از شاه برایش وقت ملاقات گرفت. ولی در این دیدار فرستاده نازیها، رفتار مؤدبانه‌ای از خود نشان نداد و ملاقات به سردی برگزار و پیش از موعد خاتمه یافت و وزیر فرهنگ نیز مورد شماتت قرار گرفت.^{۱۴} اگرچه بسیاری از ایرانیان تحت تأثیر کار آیی آلمانی و ایدئولوژی نازی قرار گرفته بودند، ولی برای شاه و دیدگاه ناسیونالیستی او، آلمان چیزی جز یک کشور خارجی دیگر نبود.

با این حال دستاوردهای شاه برایش گران تمام شد. ایرانیان از فساد و سختگیری حاکم به تنگ آمده بودند. به گفته دکتر میلیسو «اگر رضاخان ارتش او بنای کار را بر غارت و چپاول گسترده نگذاشته بودند، احتمال می‌رفت که اعتماد عمومی به دولت که لازمه وحدت ملی است، به تدریج در اذهان مردم شکل بگیرد»^{۱۵}

پلیس تأمینات شاه همگان را مرعوب ساخته بود. ناراضیان و مخالفین، زندانی یا تبعید می‌شدند. حتی نزدیکان شاه نیز از خشم و غضب او بیمناک بودند. شاه به نحو فزاینده‌ای از مردم فاصله گرفت و گروهی از چاپلوسان

درباری که جز بر آوردن خواسته‌هایش و پنهان داشتن واقعیت، کار دیگری نداشتند او را دوره کردند.

اقتدار شاه بر ارتش استوار بود که بخش مهمی از عواید ایران صرف آن می‌شد و رضاشاه نیز زیاده‌رویهای آنان را در نقاط مختلف کشور به دیده اغماض می‌نگریست. در زمان تصویب قانون نظام اجباری در ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] تعداد نفرات ارتش تقریباً معادل ۴۰'۰۰۰ نفر بود. در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] نفرات ارتش به ۱۲۶'۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، که نیرویی معادل ۱۴ لشکر و ۵ تیپ مستقل را تشکیل می‌داد. تسلیحات جدید و تانکهای ارتش از شرکت اشکودا در چکوسلواکی خریداری شد. یک تیپ مکانیزه متشکل از تانک و زره‌پوش و توپخانه سنگین در تهران مستقر بود و یک نیروی هوایی متشکل از هواپیماهای دوباله انگلیسی - هاینده و اوداکس - که دیگر کهنه و قدیمی شده بودند نیز تأسیس شد و نیروی دریایی کوچکی نیز متشکل از چند ناو و ناوچه توپدار ایتالیایی برای نظارت بر آبهای خلیج فارس بنیان نهاده شد.^{۱۶} اکثر کسانی که به خدمت سربازی گرفته می‌شدند، جوانان روستایی بودند که غالباً از سواد بهره‌ای نداشتند. شرایط زندگی آنها در سربازخانه‌ها دشوار بود و مواجب اندکی می‌گرفتند. افسران ارتش در آموزش و حفظ دیسیپلین نظامی، از هیچ‌گونه شدت عملی کوتاهی نداشتند، ولی با تمام این تفصیلات اغلب سربازها با وفاداری و تبعیت کامل خدمت می‌کردند.

شاه به رغم تجارب و پیشینه نظامیش، از جنگهای امروزی اطلاع چندانی نداشت. از این رو ارتش او برای اجرای عملیات مستمر فاقد آموزش و لجستیک و ادوات حمل و نقل ضروری بود. وی برای آموزش افسران، گروهی از نظامیان را به مدارس نظامی خارجی گسیل داشت و یک هیئت نظامی فرانسوی را نیز برای تدریس در دانشکده افسری به ایران دعوت کرد. اگرچه مربیان نظامی فرانسوی از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند ولی در ۱۹۳۹ [۱۳۱۸] به دنبال آغاز جنگ جهانی دوم به فرانسه بازگشتند. گفته شد که ارتش ایران دیگر به توصیه‌های آنان در زمینه امور نظامی احتیاجی ندارد.^{۱۷}

در این ایام به تدریج ابرهای تیره جنگ بر فراز افق اروپا گرد می‌آمد. شاه

مصمم بود که حتی الامکان ایران را از هرگونه درگیری قدرتهای اروپایی دور نگهدارد. ولی از لحاظ تأمین نیازهای ارتش خود محتاج قدرتهای اروپایی بود. اگرچه وی یک کارخانهٔ مسلسل‌سازی در تهران احداث کرده بود ولی برای تأمین بسیاری از تسلیحات و مهمات مورد احتیاج ارتش، به آلمان نازی متکی بود که در ۱۹۳۷ [۱۳۱۶] و در پی الحاق چکسلواکی، کارخانهٔ اشکودا را تحت اختیار گرفته بود. وی همچنین برای تأسیس و گسترش نیروی دریایی و هوایی خود به مساعدت ایتالیائها و انگلیسیها محتاج بود.

رضا شاه امیدوار بود که بتواند ایران را چنان توانا سازد که دیگر به قدرتهای خارجی متکی نباشد ولی در سالهای آخر دههٔ ۱۹۳۰ متوجه شد که هنوز تا این مرحله راه درازی در پیش است و بنابراین هنگامی که در اکتبر ۱۹۳۸ [مهر ۱۳۱۷] فرانکلین روزولت، رئیس جمهور امریکا به نحوی مؤدبانه امکان برقراری مجدد روابط ایران و امریکا را مطرح ساخت، وی با کمال اشتیاق از این فرصت استفاده کرد.^{۱۸} نه تنها رضاشاه شخصاً برای روزولت احترام قائل بود، بلکه احتمال بروز جنگ در اروپا نیز ضرورت تأمین مایحتاج کشور را از نقاطی غیر از اروپا، مطرح می‌ساخت.

شاه در نوسازی کشور از حدود بیست سال آرامش و فراغ‌بالی نسبی از مداخلات و فشار قدرتهای بزرگ برخوردار شد. در این دوران انگلستان دچار مسائل اروپا و گرفتاریهایش در مستعمرات امپراتوری و اقتصاد رو به زوال خویش بود. حتی شاه از طریق جامعهٔ ملل شرکت نفت انگلیس و ایران را وادار به افزایش حق‌الامتیاز پرداختی به ایران کرد. در این دوره دولت شوروی نیز برای ایران دشواریهای جدی فراهم نیاورد؛ استالین بیشتر در پی تحکیم اقتدار شخصی‌اش در شوروی و نوسازی صنایع کشور بود.

اما روابط انگلیس و شوروی در قبال ایران در آستانهٔ دگرگونی بود. علت عمدهٔ این دگرگونی در واقعهٔ ۲۳ اوت ۱۹۳۹ [اول شهریور ۱۳۱۸] نهفته بود که موازنهٔ قدرت را در اروپا دگرگون ساخت؛ در این روز آلمان نازی و رقیب دیرینه‌اش اتحاد شوروی، یک پیمان عدم تجاوز ده ساله منعقد ساختند که به اسم امضاءکنندگان آن، یعنی به معاهدهٔ ریبین‌تروپ-مولوتوف معروف شد.^{۱۹} بدین‌سان هیتلر و استالین برای کسب سهل و آسان یک رشته دستاوردهای

ارضی در اروپای شرقی، به توافق رسیدند. و این حرص و آرز برای دست‌اندازی بر مناطق جدید و همچنین تلاششان برای محروم داشتن یکدیگر از این غنائم پای ایران را نیز خواه‌ناخواه به میدان رقابت آن دو کشانید.

فصل دوم

یک مهره بی اختیار در صفحه لغزنده شطرنج

خبر بروز جنگ در اروپا، در ایران نیز همانند سایر نقاط جهان بازتاب گسترده‌ای یافت. هنگامی که در یکی از روزهای نخست سپتامبر ۱۹۳۹ [شهریور ۱۳۱۸] محمدرضا، ولیعهد ایران با شگفتی در حیاط کاخ سلطنتی فریاد زد که «آلمان به لهستان هجوم آورده است» اشرف که در برابر آیین به شانه‌زدن موهایش مشغول بود، همانند برادرش دانست که این جنگ عاقبت خوبی برای ایران نخواهد داشت.^۱

ایران در ۴ سپتامبر [۱۳ شهریور] بی‌طرفی خود را اعلام داشت ولی تأثیر جنگ بی‌درنگ آشکار شد. دولت انگلیس بنادر آلمان را تحت محاصره اقتصادی گرفت و پنج فروند کشتی خط دریایی هانزارا در بندر شاهپور به دام انداخت. در ۶ سپتامبر [۱۵ شهریور] امیر خسروی وزیر دارایی ایران به سفیر آلمان در تهران اظهار داشت: در صورتی که بتوان مسائل ناشی از محاصره اقتصادی و دشواریهای ناشی از آن را در زمینه واردات و صادرات، حل و فصل کرد دولت ایران نه تنها به حفظ روابط بازرگانی خود با آلمان تمایل دارد، حتی حاضر به گسترش آن نیز می‌باشد. وی تقاضا کرد که برلین برای اخذ اجازه حمل کالاهای آلمانی از طریق شوروی با دولت اتحاد شوروی وارد مذاکره شده و از تلاشهای ایران برای انعقاد معاهده مشابهی با

مسکو در زمینه صادرات کالاهای ایرانی حمایت کند.^۲ موضع دولت آلمان در قبال ایران در مراحل نخست جنگ، از واقعیت‌های سیاسی ناشی از معاهده رین-تروپ-مولوتوف متأثر بود. بر اساس این معاهده اختلاف‌های هیتلر و استالین با تعیین مناطق نفوذ برای هر یک از دو کشور در اروپای شرقی، موقتاً تسویه می‌شد: آلمان و شوروی، لهستان را بین خود تقسیم کردند و دولت شوروی نیز با تحمیل معاهداتی بر دولتهای بالتیک، استقلال آنها را عملاً از میان برداشت.

بر اساس این معاهده ایران علی‌رغم پیوندهای بازرگانی گسترده‌اش با آلمان، خارج از منطقه نفوذ آلمان قرار گرفت. لهذا خط‌مشی هیتلر در قبال ایران در درجه اول بر آن قرار گرفت که نفوذ انگلیس را در این کشور از میان برده یا کاهش دهد ولو اینکه این امر به افزایش نفوذ شوروی منجر شود. افزایش نفوذ آلمان در ایران در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

رکن سوم سیاست هیتلر در قبال ایران، انحراف توجه استالین از اروپای شرقی بود. تأثیر این سیاست و تحولات بعدی آن را بر ایران، گرنلیوس وان انگرت وزیر مختار ایالات متحد در ایران در گزارش ۳ اکتبر ۱۹۳۹ [۱۱ مه ۱۳۱۸] خود به واشینگتن چنین توصیف کرده است:

دولت ایران معاهده روس و آلمان و معاهده روسیه و استونی را با نگرانی تمام تلقی می‌کند. بیش از یک ماه است که دیپلماسی آلمان و شوروی از هیچ‌گونه تلاشی جهت تخریب روحیه ایران و تضعیف اراده‌اش در مقاومت در برابر تهدید و تحبیب مسکو و برلین کوتاهی نمی‌کند. تقسیم لهستان و سلب استقلال دولتهای بالتیک باعث این نگرانی شده است که شورویها بعداً دریای سیاه و بحر خزر را مورد توجه قرار دهند و روزهای خطیری در انتظار ایران باشد.^۳

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹ [۶ مهر ۱۳۱۸] دولت آلمان با اتحاد شوروی قراردادی امضاء کرد که بر اساس آن دولت شوروی اجازه می‌داد که کالاهای آلمانی از طریق شوروی به ایران صادر شود. این تغییر و تحول در تهران رسماً با

خوشوقتی تلقی شد. ولی برخی از مشاوران شاه در ارزش تداوم وابستگی ایران به آلمان تردید داشتند. در روزهای نخست اکتبر [اواسط مهر] شاه اعضای دولت را برای گفتگو دربارهٔ این مسائل احضار کرد. صادق وثیقی که کفالت وزارت بازرگانی را برعهده داشت از شاه تقاضا کرد که از وابستگی ایران به آلمان بکاهد، زیرا تردید داشت که ایران بتواند از نقطه نظر حمل و نقل کالا صرفاً بر اتحاد شوروی متکی باشد. وثیقی پیشنهاد کرد که در عوض برای تأمین بازار فروش و منبع تأمین کالاهای مورد احتیاج، نقاط دیگری، و احتمالاً ایتالیا و ژاپن را مورد بررسی قرار دهند. مظفر اعلم که وزارت امور خارجه را برعهده داشت نیز با این نظر موافق بود زیرا او هم تردید داشت که ایران بتواند به اظهار اطمینان شوروی دلخوش دارد. علاوه بر آن اعلم نسبت به نیات شوروی در قبال ایران سوءظن داشت و در این زمینه فشارهای اخیر شوروی بر فنلاند و دولتهای بالتیک را خاطر نشان ساخت. محمود بدر معاون وزارت دارائی ایران با نظر هر دو آنها مخالف بود و نسبت به تغییر جهت سیاست بازرگانی ایران و احتمال برانگیخته شدن نارضایی آلمان هشدار داد. به عقیدهٔ بدر ایران می‌بایست تا زمانی که محور ترانزیتی شوروی کار آیی خود را از دست بدهد یا آلمان دیگر نتواند کالاهای مورد نیاز ایران را تأمین کند، به تجارت با برلین ادامه بدهد. شاه نیز جانب بدر را گرفت و موافقت کرد تا زمانی که مزایای تجاری فعلی با آلمان محفوظ است، این رویه ادامه یابد.

ولی مذاکرات ایران با مقامات شوروی جهت انعقاد یک قرارداد ترانزیتی، بر اثر خواسته‌های شاق روسها چون آزادی تمام کمونیستهایی که در زندان شاه بودند یا انحصار فروش نفت شوروی در مناطق شمالی کشور با پیشرفت چندانی توأم نبود. در اواخر اکتبر [اوایل آبان] شاه به تنگ آمدهٔ ایران، مذاکرات ایران و شوروی را در مرحلهٔ بن‌بست توصیف کرد.^۴ وزیرمختار آلمان در تهران که از این تحولات نگران شده بود در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۹ [۶ آبان ۱۳۱۸] در مورد فشارهای شوروی بر ایران و خطر آن بر روابط ایران و آلمان، به برلین هشدار داد.

گذشته از تصمیم مثبت شاه در زمینه تداوم سیاست بازرگانی ایران [با آلمان]، چنین به نظر می‌رسد تردیدهایی که در هیئت دولت ایران نسبت به موضع روسیه شوروی پدیدار شده است نکته بسیار مهمی است... تردید نیست هرگونه اقدام تجاوزکارانه احتمالی روسیه بر ضد ایران به تحکیم موقعیت انگلستان در ایران منجر خواهد شد و حتی احتمالاً ایران را به آغوش دشمنان ما، متفقین خواهد راند.^۵

در واقع این دقیقاً همان تغییر و تحولی بود که اخیراً دامنگیر همسایه استراتژیک ایران، یعنی ترکیه شده بود. در پی تلاش‌های بی‌نتیجه ترکیه در اکتبر ۱۹۳۹ [آبان ۱۳۱۸] برای حصول نوعی توافق و تفاهم با استالین، که به تجدیدنظر در مواد پیمان ۱۹۳۶ مونترو در مورد بفا‌های بسفور و داردانل اصرار داشت، شکری سراج اوغلو وزیر خارجه ترکیه در ۱۷ اکتبر (۲۵ مهر) سرخورده و مأیوس از مسکو به آنکارا بازگشت. وی به جان مک موری سفیر ایالات متحد در ترکیه اظهار داشت که شورویها «به امپریالیسم تزاری باز می‌گردند ولی برای دستیابی بر اهدافشان هنوز از آمادگی لازم جهت دست‌یازیدن به عملیات نظامی برخوردار نیستند».^۶ دو روز بعد دولت ترکیه با فرانسه و انگلیس یک پیمان دفاعی منعقد ساخت. بر اساس این پیمان ترکیه در صورت بروز جنگ با اتحاد شوروی، از شرکت در عملیات خصمانه متفقین معذور بود.^۷ به‌رغم این مسئله، چندی بعد در ۳۱ اکتبر [۹ آبان] مولوتوف، کمیسر امور خارجه شوروی، ترکیه را به‌خاطر ترک «بی‌طرفی» اش مورد انتقاد قرار داد.^۸

ولی شاه ایران برخلاف ترکیه، از انعقاد هرگونه پیمان رسمی اکراه داشت زیرا نسبت به ارزش و اعتبار عملی این‌گونه پیمانها در تردید بود. با این همه، گزارش‌هایی مبنی بر استقرار لشکرهای جدید در ترکستان شوروی نیز بر نگرانیهای او افزود.^۹ استالین تصمیم گرفت بر فشار نظامی خود بر ایران و ترکیه بیفزاید. در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۹ [۲۷ آبان] مولوتوف به کنت شولنبورگ سفیر آلمان در مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ قصد دارد بزودی تقویت نیروهایش در قفقاز را آغاز کند. وی از آلمانیها خواست که این اطلاعات را

جهت «مصارف تبلیغاتی» به کار گیرند.^{۱۰}

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۹ [۸ مهر ۱۳۱۸] شوروی به فنلاند تجاوز کرد. عصر همان روز رضاقلی امیر خسروی وزیر دارایی ایران به وزیرمختار امریکا اظهار داشت تهاجم شوروی بر فنلاند باعث نگرانی شدید دولت متبوع وی گردیده است. امیر خسروی از این شکایت داشت که مقامات شوروی تمام ابتکارها و پیش‌قدمیهای دیپلماتیک ایران را به سردی جواب می‌گویند. وی از احتمال توافق محرمانه استالین و هیتلر در مورد تسلط شورویها بر شمال ایران بیمناک بود. علاوه بر آن امیر خسروی چنین احتمال می‌داد که دولت شوروی ایران را بدان متهم سازد که به پایگاهی جهت تجاوز انگلستان به اتحاد شوروی تبدیل شده است.^{۱۱}

اقدامات شوروی شاه را متقاعد ساخت که باید برای مقابله با نیت احتمالی شوروی بر ضد ایران، دست به کار شود. در ژانویه ۱۹۴۰ [دی - بهمن ۱۳۱۸] ارتش ایران به سرعت و با شتاب به احداث رشته استحکاماتی در امتداد مرزهای شمالی خود دست زد، و این در حالی بود که حدود شش لشکر از ارتش ایران که در امتداد مرزهای ایران و شوروی مستقر بودند از نقطه‌نظر کمبود تجهیزات و نفرات در حدی نبودند که بتوانند از پس یک حمله اساسی برآیند.^{۱۲}

شاه چاره‌ای جز آن نداشت - که به نحوی محرمانه - از متفقین کمک نظامی بخواهد. در اواخر ژانویه [بهمن] محمدعلی مقدم، وزیر مختار ایران در لندن، به وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که یک پیمان دفاعی محرمانه بین ایران و انگلیس منعقد شود. شاه خواستار آن بود که این ترتیب محرمانه بماند. زیرا از آن بیم داشت که این امر باعث تحریک روسها گردد. در همان ایام در تهران نیز سرلشکر محمد نخجوان که وزارت جنگ را عهده‌دار بود به وابسته نظامی انگلیس اظهار داشت: «زمان آن فرا رسیده که ایران و انگلیس طرحهایی را برای جنگ بر ضد روسیه هماهنگ سازند.» و خواستار ارسال فوری ۶۰ فروند بمبافکن جدید و شکاری رده اول شد.^{۱۳}

اگرچه انگلیسیها از پذیرش هرگونه تعهد بیشتر در ایران اکراه داشتند، ولی آنها نیز همانند شاه از بابت خطر شوروی نسبت به ایران و منابع نفتی

استراتژیکی آن نگران بودند. مساعی نظامی انگلیس در گرو تأمین و جریان مستمر نفت از خلیج فارس بود. هنگامی که ارتش سرخ در ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور] شرق لهستان را تصرف کرد، حکومت نوپل چمبرلین می‌بایست تصمیم بگیرد که بر ضد شوروی اعلان جنگ بدهد یا نه. کابینه جنگ بریتانیا تصمیم گرفت نبرد را به اتحاد شوروی گسترش ندهد، زیرا در آن صورت نه تنها نمی‌توانستند لهستان را نجات دهند، بلکه حتی احتمال داشت که برای رویارویی با تهاجم شوروی در خاورمیانه به اعزام بخشی از نیروهایشان بدانجا وادار شوند.^{۱۴}

نگرانی متفقین از مقاصد و نیات شورویها در خاورمیانه چندان هم بی‌اساس نبود. منابع اطلاعاتی انگلیس از سپتامبر ۱۹۳۹ [شهریور ۱۳۱۸] گزارشهایی مبنی بر تمرکز نیروهای شوروی در مرزهای شمالی ایران دریافت داشتند. در ۶ اکتبر [۱۴ مهر] رؤسای ستاد نیروهای نظامی بریتانیا به کابینه جنگی آن کشور اطلاع دادند که شورویها با اعزام نیروهای زرهی و هوایما به تقویت پادگانهایشان در امتداد مرزهای خود با ایران و ترکیه مشغولند.^{۱۵} وزارت جنگ انگلیس از ستاد فرماندهی ارتش هندوستان خواست که طرحی اضطراری برای حفاظت از میدانهای نفتی [خلیج فارس] تهیه کند. براساس طرحی که آماده گردید قرار شد که در صورت لزوم و پیش از اعزام یک نیروی گسترده‌تر، یک تیپ پیاده برای تدارک زمینه تصرف میدانهای نفتی ایران به بندر عراقی بصره اعزام شود. انگلیسیها طرح پیاده کردن مستقیم نیرو در بندر ایرانی آبادان و شاهپور را به علت دشواریهای تعیین مسیر در آبراههای مزبور، و نامناسب بودن تسهیلات بندری نقاط مذکور، رد کردند.^{۱۶}

در دسامبر ۱۹۳۹ [آذر ۱۳۱۸] ارتشبد سر آرچیبالد ویول، فرمانده کل نیروهای انگلیس در خاورمیانه نیز از قاهره، تجزیه و تحلیل جامعی در مورد خطر شوروی نسبت به ایران، همراه با توصیه‌هایی جهت اقدامات متقابل بریتانیا به وزارت جنگ در لندن ارسال داشت. ژنرال ویول که ژنو استراتژیست علاقه‌مندی بود و مدتی از ایام خدمت خویش را در قفقاز گذرانده به زبان روسی آشنایی کامل داشت، معتقد بود که روسها در صورت

حمله به ایران، حدود پنج یا شش لشکر را از جانب تبریز گسیل خواهند داشت و هم‌زمان با این اقدام نیز نیرویی در سواحل دریای خزر پیاده خواهند کرد. سپس یکی یا هر دوی این ستونها بسوی تهران پیشروی خواهند کرد؛ بمب‌افکنهای روسی می‌توانستند از تهران مناطق نفت‌خیز جنوب ایران را بمباران کنند. ویول معتقد بود در صورتی که روسها به پیشروی خود ادامه دهند، خطوط ارتباطی و شبکه راه آهن نامناسب ایران، پیشروی آنها را دچار محدودیتهایی خواهد ساخت.^{۱۷}

ویول که بر این باور بود که در صورت حمله روسها، بریتانیا می‌بایست برای حفاظت از پایگاههای هوایی مهم خود در ترکیه و عراق دست به یک اقدام نظامی بزند، پیشنهاد کرد که حداقل یک لشکر [پیاده] و یک اسکادران هواپیمای جنگنده برای دفاع از مناطق نفتی ایران و بصره اختصاص یابد و در صورت پیشروی روسها از تهران به جنوب، نیروی مزبور به سطح سه لشکر افزایش یابد. وی توصیه کرد که نیروی مزبور از هند تأمین شود که برای اعزام آن به منطقه از ناوگان دریایی مناسب و خطوط مواصلاتی امن از طریق خلیج فارس برخوردار است. علاوه بر این، پیشنهاد کرد نیروی هوایی مشترک فرانسه و انگلیس که در عراق و ترکیه مستقر بودند نیز می‌توانند در واکنش به تهاجم شوروی، تأسیسات نفتی شوروی را در قفقاز مورد حمله قرار دهند.

کابینه جنگی بریتانیا نظریات ویول را پذیرفت و در ۱۹ دسامبر [۲۸ آذر] ضمن ارسال دستورالعمل اشعار داشت: «در اولین نشانه‌های تجاوز روسها به ایران نیروهای انگلیسی امنیت داخلی و دفاع هوایی تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران و بندر بصره را تأمین خواهند کرد.» در ادامه این دستورالعمل آمده بود: «بویژه این نکته از اهمیت خاصی برخوردار است که اجازه داده نشود روسها به اندازه‌ای پیشروی کنند که ما از استفاده از پایگاههای مورد نیاز خود در ترکیه و عراق، برای ضربه زدن بر مراکز تولیدات نفتی روسها در قفقاز، یعنی تنها هدفی در روسیه که در معرض حملات مؤثر هوایی ما واقع است، محروم شویم.»^{۱۸}

در ۳ ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳ دی ۱۳۱۸] وزارت جنگ بریتانیا به ارتش هند دستور داد که لشکری را جهت اعزام و استقرار احتمالی در تأسیسات شرکت انگلیس

و ایران آماده سازد. در صورت لزوم قوایی مرکب از دو یا چند لشکر و نیروهایی با قابلیت تحرک بالا برای تقویت نیروی نخست اعزام می‌شد. کابینه جنگی در ۱۵ ژانویه [۲۵ دی] به دولت هند دستور داد طرحی را جهت اعزام سه لشکر برای دفاع از مناطق نفت‌خیز ایران تدارک ببیند.^{۱۹}

در همین ایام بود که دولت ایران درخواست خود را مبنی بر دریافت کمک تسلیحاتی و عقد یک پیمان محرمانه تسلیم انگلیسیها کرد. کابینه جنگی در ۷ فوریه [۱۸ بهمن] از رؤسای ستاد درخواست کرد که پیشنهاد ایرانیان را مورد بررسی قرار دهند. رؤسای ستاد در ۲۳ فوریه [۴ اسفند] پاسخ دادند که انگلستان نمی‌تواند هواپیما به ایران بدهد و حتی اگر شورویها ایران را نیز مورد تهاجم قرار دهند شاید در صورتی که این تهاجم به حملات هوایی روسها منجر نشود، اعزام نیرو به داخل ایران هم ضرورت نیابد. آنها در مقابل پیشنهاد کردند که انگلستان «بی‌طرفی ایران را تا زمانی که ما برای عملیات تعرضی بر ضد روسیه به همکاریشان احتیاج پیدا کنیم، حفظ نماید.» در ادامه پاسخ آنها آمده بود: «دلیلی نیست که ما از پیش برنامه‌هایمان را [با ایران] هماهنگ کنیم.» البته رؤسای ستاد اذعان داشتند «اگر مجبور شویم در آینده نزدیک بر ضد تأسیسات نفتی روسیه وارد عملیات شویم، آنگاه به کمک فعال ایران نیاز خواهیم داشت» ولی آنها از این نگران بودند که رضاشاه نیز در مقابل «خواستار کمک نیروهای انگلیسی در دفاع از شمال ایران گردد» و معتقد بودند [تغییر و تحولاتی] که در پیش است هنوز آنقدرها روشن نیست که پذیرش خواسته سفیر ایران را مبنی بر هماهنگی برنامه‌های جنگی [ایران و انگلیس] که مستلزم اعزام نیرو به کمک شاه است، موجه جلوه دهد.^{۲۰}

کابینه جنگی بریتانیا این نظریات را پذیرفت ولی وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان هر دو در ۱۹ فوریه [۳۰ بهمن] به این نتیجه رسیده بودند که تجاوز شوروی به ایران یا افغانستان، دلیل موجهی است جهت اعلان جنگ به شوروی.^{۲۱}

افسران ستاد سرفرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه و ستاد ارتش هند که طرح مداخله نظامی در ایران را تحت بررسی داشتند در اواسط مارس ۱۹۴۰ [اواخر اسفند ۱۳۱۸] برای هماهنگی طرحی تحت نام رمز «هرینگ» [شاه ماهی]

جهت اعزام سه لشکر به ایران و عراق با هم ملاقات کردند. در این گردهم آیی توافق شد که طرح عملیاتی «هرینگ» از نیرویی معادل یک لشکر از قوای امپراتوری و دو لشکر از قوای هندی، و همچنین نیروهایی جهت استقرار در پایگاه عملیاتی و حفاظت از خطوط مواصلاتی برخوردار خواهد بود. نیروی پیشاهنگ طرح «هرینگ» یعنی لشکر پنجم هندی نیز تحت نام رمز «تراوت» [ماهی قزل آلا] مشخص شده بود. سرفرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه که در قاهره مستقر بود نیز موافقت کرد نیرویی معادل یک تیپ جهت اعزام اضطراری به عراق منظور دارد. این نیرو می‌بایست از هندوستان به منطقه اعزام شود و تأمین تدارکات آن نیز بر عهده هند بود، ولی فرماندهی آن را ژنرال ویول در قاهره عهده‌دار می‌شد.^{۲۲}

در پی این گردهم آیی ده تن از افسران ستاد انگلیس - سرهنگ فرانک مسروی و ناخدا، ب. ویلسون از نیروی دریایی سلطنتی - که مأمور رسیدگی به طرح عملیاتی «هرینگ» شده بودند، منطقه عملیاتی مورد نظر را تحت بررسی قرار داده و در ۱۰ آوریل ۱۹۴۰ [۲۰ فروردین ۱۳۱۹] یک طرح عملیاتی مقدماتی را ارائه دادند. آنها بر اساس این فرض که در صورت تهاجم شوروی یا اتخاذ موضع خصمانه از جانب ایران، پالایشگاه نفت آبادان در معرض خطر قرار خواهد گرفت، چنین پیشنهاد کردند که نیروی «تراوت» (لشکر پنجم هندوستان) پیش از آن که در ایران وارد عملیات شود در بصره مستقر گردد. سپس تیپ نهم پیاده لشکر مزبور قبل از پیشروی لشکر، جزیره آبادان و آبراه شط‌العرب را تصرف کند. ناوهای توپدار و مین‌یابها و یدک‌کشهای نیروی دریایی سلطنتی نیز در این عملیات شرکت خواهند داشت و نیروی هوایی سلطنتی نیز پوشش هوایی لازم را ارائه خواهد داد.

در این طرح امکان حمله از سوی دریا بر آبادان رد شده بود زیرا دست‌کم یک هنگ پیاده ایرانی از جزیره مزبور دفاع می‌کرد. در عوض پیشنهاد کردند که جزایر قصبه و خسرو آباد واقع در کرانه شط‌العرب به عنوان نقاط اصلی پیاده کردن نیرو در شب هنگام مورد استفاده قرار گیرد. نیروی دریایی نیز برای ممانعت از مداخله احتمالی ناوچه‌های توپدار ایرانی و پیشگیری آنها از پیاده شدن نیروهای انگلیسی، مدخلهای رود کارون و آبراه خورموسی را